

معرفی کتاب سراج التواریخ و شخصیت‌شناسی علامه فیض کاتب هزاره

زهرا ضیایی^۱

چکیده

استفاده از روش‌های علمی در تاریخ‌نگاری افزون بر آنکه ابزاری برای حل مسائل و موضوعات غامض تاریخی است در گام اولیه، مخاطب را به شناسایی مختصات فکری نویسنده راهنمایی می‌کند. مسئله اصلی پژوهش حاضر، بررسی و تحلیل شخصیت خردگرای علامه فیض محمد کاتب هزاره براساس کتاب سراج التواریخ است. وی در این کتاب توانسته است مسائل و موضوعات تاریخی را با روش عقلی و فلسفی، تحلیل و ارزیابی کند و به متدولوژی خاصی در تاریخ‌نویسی تفوق یابد. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، افزون بر معرفی و شناسایی ساختار کتاب سراج التواریخ، شخصیت خردگرای علامه فیض از درون این کتاب را تحلیل می‌کند. نتیجه ارزیابی فوق نشان می‌دهد که علامه فیض اگرچه در این کتاب، بحث مستقلی را درباره روشمندی مباحث تاریخی به روش عقلی مطرح نکرده است، اما از محتوا و ساختار کتاب به آسانی می‌توان به شناخت بعد عقل‌گرایی و تعمق فلسفی او پی برد.

واژگان کلیدی: علامه فیض کاتب، سراج التواریخ، تحلیل فلسفی، تاریخ‌نگاری

عقلی، تاریخ افغانستان.

۱. مقدمه

اهمیت تاریخ‌نگاری در میان اقوام و ملل جهان بر کسی پوشیده نیست. تاریخ‌نگاری، آیینی تمام‌نمای هر سرزمین و ملت و قومی است. آنچه در تاریخ‌نگاری اهمیت ویژه دارد این است که تاریخ یک کشور را چطور باید نوشت. تاریخ‌نگاری شاخه‌ای ارزشمند است که اساس تمدن و

۱. دانش‌پژوه کارشناسی ارشد کلام اسلامی از کشور افغانستان، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی‌العالمیه، قم، ایران

مدنیت را قوام می‌بخشد. تنها در فرم و قالب نوشتار تاریخی است که می‌توان علاوه بر آشنایی با فرهنگ، آداب و سنن آن سرزمین به جنبه‌هایی از تفکرات و شخصیت مورخ و مردم آن روزگار دست یافت. بنابراین، پرداختن به تاریخ از آن رو ضروری است که به‌طور آشکار از شخصیت مورخ و فضای فکری آن دوران پرده برمی‌دارد و با تحلیل و تبیین رویدادها و رخدادهای تاریخی تا حد زیادی جنبه‌هایی از تفکرات حاکم بر آن دوران را به‌تصویر می‌کشد. پژوهش پیش‌رو با هدف شخصیت‌شناسی علامه فیض محمد کاتب هزاره با مطالعه موردی کتاب سراج‌التواریخ به دنبال آن است تا به اثبات جنبه‌های خردگرایانه کاتب هزاره بپردازد. اگر این مسئله به خوبی تبیین و واکاوی شود دلیل محکمی بر تاریخ‌نگاری در میان متفکرین افغانستانی خواهد بود. کتاب سراج‌التواریخ علاوه بر آنکه آینه تمام‌نمای ملت افغانستان است از نظر سابقه پرافتخار آنها در مباحث عقلانی و فلسفی نیز در حکم شناسنامه‌ای برای آنهاست، پس بر هر فردی واجب است تا یک نسخه از آن را در کتابخانه قلبش نگهداری کند. (طرزی، بی تا) با توجه به جست‌وجوهای صورت‌گرفته، تحقیقات مستقلی درباره معرفی شخصیت خردگرای کاتب هزاره با بررسی کتاب سراج‌التواریخ به دست نیامد. همین امر ضرورت پرداختن به این موضوع را دوچندان کرده است. بیشتر پژوهش‌ها در مورد کتاب سراج‌التواریخ معطوف به بررسی جنبه‌های ادبی این کتاب است مانند آنچه دکتر مولایی در مقدمه چهارم سراج‌التواریخ انجام داده است.

۲. علامه فیض کاتب هزاره

فیض محمد کاتب‌زاده متولد ۱۶ رمضان ۱۲۹۷ هجری قمری در دهکده زردسنگ قره‌باغ از ولایت غزنی است. پدر او سعیدمحمد و پدربزرگش خداداد فرزند الله‌داد از طایفه هزاره محمد خواجه بود. وی در زمان جنگ‌های خونین میان اقوام افغانستان به ناهور کوچ کرد و وکالت و ریاست قوم محمد خواجه را برعهده داشت. کاتب، تحصیلات ابتدایی خود را در مکاتب سنتی ناهور به‌پایان رساند و برای تکمیل تحصیل نزد ملامحمد سرور اسحاقزی در قندهار به‌شاگردی نشست. سپس برای ادامه تحصیلاتش به لاهور رفت. بعد از لاهور برای تحصیلات حوزوی راهی قم شد و آخرین

مرجع تحصیل او حوزه علمیه نجف است. وی خلال این چند سال آموزش‌های حکمت، لغت، نجوم، حساب، جبر و زبان‌های عربی، پشتو، اردو و انگلیسی را فراگرفت. تحصیلات کاتب پی‌درپی و در یک رشته خاص زیر نظر استادان مشخص صورت نگرفته است. بنابراین، چنان به نظر می‌رسد که وی استعداد سرشاری داشته و آنچه را آموخته نتیجه تلاش، جدیت و مطالعه مداوم شخصی خودش بوده است. کاتب به دلیل مهارت زیاد در نویسندگی و داشتن خط زیبا به پیشنهاد محمد سرور اسحاق‌زایی (معلمش) به عضویت دارالانشا و مجلس تألیف حکومت درآمد. کاتب در سال ۱۳۲۰ قمری (۱۲۸۱ خورشیدی) به دستور حبیب‌الله خان کار نویسندگی را آغاز کرد. درحقیقت حبیب‌الله خان می‌خواست تاریخ افغانستان از احمدشاه درانیالی زمان خودش تحریر شود و جز کاتب کسی در دارالانشا برای اجرای این مهم مناسب نبود. بنابراین، یکی از دلایل انتخاب وی برای این کار، درایت و استعداد شخصی وی در نویسندگی و خوش‌نویسی بود.

۳. استفاده از سبک تاریخ‌نویسی فلسفی یا تحلیلی در سراج‌التواریخ

تاریخ‌نویسی تحلیلی یا فلسفی نوعی روش تاریخی است که در آن مورخ درکنار نقل روایات ترکیبی، به تحلیل، تبیین و بررسی علل و نتایج آن می‌پردازد. در تاریخ‌نگاری اسلامی نمی‌توان تاریخی تحلیلی که مصداق این تعریف باشد پیدا کرد؛ زیرا توجه مورخان بیش‌تر معطوف به نگارش احوال فرمانروایان و دیوان‌سالاران، شرح جنگ‌ها و کشمکش‌های داخلی و خارجی و موضوعاتی اینچنین بود و کمتر به درک مفاهیم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و تبیین کیفیت و ترکیب بافت‌های آن می‌پرداختند. (آدمیت، ۱۳۹۰، صص ۱۲-۱۴) در این میان، برخی کتاب‌های تاریخی را می‌توان یافت که دیدگاه‌های تحلیلی تا حدودی در آنها دیده می‌شود؛ یعنی مورخان نیز بودند که باتوجه به احوال فرهنگی و اجتماعی روزگار، دیدگاه خاصی نسبت به تاریخ و اهداف تاریخ‌نگاری داشتند و برخی فرایندهای تاریخی را تحلیل می‌کردند. مورخی که تنها به نقل روایات اعتماد نکند، اخبار را با معیار عقل و خرد بسنجد و احوال سیاسی و تمدنی را در معرض تفحص و ارزیابی قرار دهد اثر او را باید تحلیلی خواند (ابن خلدون، ۱۳۶۱، ۱۳/۱). این نوع تاریخ تحلیلی در برخی مواقع

مانند جمع و تألیف روایات و ارائه گزارشی پیوسته و منسجم از یک حادثه، خصوصیات مشترکی با تاریخ ترکیبی دارد. از این رو، در تواریخ ترکیبی عمومی، نه فقط نشانه‌هایی از تحلیل و ارزیابی دیده می‌شود، بلکه اثری مانند الکامل ابن اثیر را برخی از محققان، اثری تحلیلی و از مهمترین نمونه‌های آن دانسته‌اند (ابن خلدون، ۱۳۶۱، ۱۳/۱) کتاب تجارب الامم ابوعلی مسکویه نیز از این نمونه است. ابن مسکویه با وجود اینکه تاریخ را از زاویه عمل و اخلاق می‌نگرد، اما هدف و روش او استدلالی و برمبنای نگرش فلسفی است (زریاب خوبی، ۱۳۶۸، ۴۴/۱؛ ابوعلی مسکویه، ۱۹۱۴، ۳۶۶/۲). از این نوشته‌های تاریخی به زبان فارسی دو اثر مهم تاحدودی براساس اصول فلسفی و تحلیلی نوشته شده‌اند: یکی کتاب تاریخ بیهقی از ابوالفضل بیهقی که به تبیین و تحلیل آگاهانه حوادث تاریخی می‌پردازد (ر.ک.، بیهقی، ۱۳۲۴، ۳۵۴/۱) و دیگری، مهمترین اثر فارسی یعنی، کتاب سراج‌التواریخ محمد کاتب هزاره است. روش هندسی که وی در تألیف کتاب استفاده کرده بدین ترتیب است که تمام مطالب کلی و غامض تاریخی را به جزئیات قابل فهم و مقبول برای همگان تبدیل کرده و به تحلیل پدیده‌های تاریخی برمبنای واقع‌انگاری پرداخته است (پوهاند، ۱۳۷۶، ص ۲۶).

۴. بررسی ابعاد شخصیتی علامه محمد فیض کاتب هزاره

با غور در آثار علامه فیض می‌توان به جنبه‌های بسیار زیادی از شخصیت وی دست یافت. یکی از مهمترین آثار گویای حقیقت خردگرایی علامه فیض کاتب سراج‌التواریخ است.

۴-۱. شخصیت‌شناسی کاتب براساس کتاب سراج‌التواریخ

درباره شخصیت ملا فیض محمد کاتب مطالب و نوشته‌های فراوانی وجود دارد، اما آنچه شخصیت او را در میان سایر متفکرین و معاصرین متمایز کرده، ساختار تفکر عقلانی و خردگرایی اوست که در کتاب سراج‌التواریخ انعکاس یافته است.

۴-۱-۱. داشتن روحیه نقادانه، بی‌پروا و شجاع

بنابه اعتراف بسیاری از تاریخ‌پژوهان، سبک کاتب در کتاب سراج‌التواریخ مملو از نکات ادبی، لفاظی‌ها و صنعت‌گری‌های ادیبانه و تحلیل‌های خردگرانه‌ای است که وی بدون درنظر گرفتن رعایت حال پادشاهان و امیران و بدون هیچ‌گونه حذف و یا تحریفی، حقایق تاریخی را تحلیل و ثبت و ضبط کرده است. وجود این ویژگی‌ها در کتاب سراج‌التواریخ افزون بر آنکه او را به یک شخصیت بی‌باک و شجاع در درج و بیان حقایق مبدل کرده است بیش از هرچیز بر غلبه شخصیت عقل‌گرای او تأیید دارد. (مولایی، ۱۳۹۶، ص ۷۶) مهمترین مؤید این ادعا روشی است که کاتب در برخورد با وقایع تاریخی اتخاذ کرده است. توالی و ترتیب سال‌ها در ثبت وقایع، همراه با جزئیات آن به روز، هفته، ماه و سال نشان‌دهنده ذهنی منظم، منطقی و فلسفی است که کاتب با برخورداری از آن، مهمترین اثر تاریخی افغانستان را به نام خود ثبت کرد (مولایی، ۱۳۹۶، ص ۷۷). مصحح سراج‌التواریخ معتقد است که کاتب همه آنچه را لازم و واجب بود بیان شود، بیان کرد و در برابر اعتراض و انتقاد منتقدان، جانانه دفاع کرد و از راه و سبک غیرمتمعارف خود دست نکشید و در نهایت موفق به پایه‌گذاری تاریخ‌نویسی نوین شد (مولایی، ۱۳۹۶، ص ۷۷). وجود روحیه انتقادی و بی‌پروای او بی‌شک نشانه صریحی بر عقل‌گرایی اوست. از مهمترین ویژگی‌های کتاب سراج‌التواریخ، ارتباطات معناداری است که پیامدهای رخدادهای پیشین را در رخدادهای پسین پیوند داده و آنها را مورد توجه قرار داده تا خواننده بداند که در مرحله پسین معلوم شود که نتایج کردار گذشته و آنچه در گذشته اتفاق افتاده، چگونه است (مولایی، ۱۳۹۶، ص ۷۷). این پیوند در ارتباط مطالب گذشته و حال خلاصه و محدود نمی‌شود، بلکه آینده را نیز دربرمی‌گیرد. کاتب یا آینده را پیش‌بینی کرده و یا آن را نتیجه اعمال و اقدامات گذشته می‌داند (مولایی، ۱۳۹۶، ص ۷۸). این پیوندها و ارتباط دادن حقایق و رویدادهای تاریخی از رسالت‌های عقل و خرد است و تنها از عهده کسانی برمی‌آید که شخصیت عقل‌گرا دارند. این درحالی است که تاریخ‌نگاری در جهان اسلام در آغاز یعنی، تا قبل از ظهور شخصیت‌هایی مانند علامه کاتب برمبنای اندیشه دینی- کلامی استوار بود. علامه کاتب با اینکه در سال‌های آغازین قرن بیستم در دربار امیر حبیب‌الله

خان، کار نگارش سراج‌التواریخ را آغاز کرد، اما به‌گواهی اثرش تلاش کرده تا خرد را به‌منزله ضابطه معیاری در تبیین پدیده‌ها و تحولات تاریخ به‌کار گیرد. از این رو، علامه کاتب هم از خلف تاریخ‌نگاران خردگرا در جهان اسلام است و هم آثار او تلاشی است برای تجدید عهد با سنت تاریخ‌نگاری خردگرا در تمدن اسلامی (غبار، ۱۳۹۰، ص ۴۳).

۴-۱-۲. وجود اشخاص تأثیرگذار در علامه کاتب

یکی از عواملی که شخصیت علامه را در میان مورخان برجسته کرده توجه وافر او به اسلاف خود مانند حمیدی کشمیری، منشی محمود الحسینی نویسنده تاریخ احمدشاهی، نویسنده تاریخ سلطانی، سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی و سید جمال‌الدین اسدآبادی افغانی است که رگه‌هایی از تفکر عقلانی در نظریات آنها به چشم می‌خورد. این عامل سبب فاصله‌گیری او از تاریخ‌نگاری مبتنی بر بخت و اتفاق و آکنده از افسانه و غلو و تلاش برای ضبط عقلانی رویدادهای تاریخی در سراج‌التواریخ شده است. ملاحظه در روند تحصیلات وی در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی نشان می‌دهد که او چه‌اندازه در فراگیری دانش فلسفه، حکمت، تفسیر، کلام، اصول و منطق مشتاق بوده است (کاتب، ۱۳۷۲، ص ۸۹).

۴-۱-۳. منابع علامه کاتب در نوشتن سراج‌التواریخ

از ویژگی‌های منحصربه‌فرد سراج‌التواریخ، حقیقت‌پژوهی و ایمان به راستی و درستی است که ارزش و اعتبار مطالب تاریخی را دوچندان می‌کند. از این رو، بررسی منابع و مآخذ تاریخی که علامه از آنها در تألیف سراج‌التواریخ استفاده کرده مهم است. اهم منابع علامه در نگارش سراج‌التواریخ عبارت است از: جهانگشای نادری، تاریخ سرجان ملکم، تاریخ احمدی، خزانه عامره، جلد قاجاریه ناسخ‌التواریخ، رساله عربیه سید جمال‌الدین الافغانستانی، تاریخ سلطانی، رساله علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه ایرانی، رساله محاربه کابل و قندهار، کتاب منظومه کشمیری، روزنامه اعلی حضرت شاه شجاع‌الملک، کتاب حیات افغانی مؤلفه دبتی حیات‌خان، روضه‌الصفای ناصری، مرآت الوضیئه عربیه نوشته کرنیل یو سفاندیک آمریکایی، پندنامه پادشاه جنت مکین و جام جم



فرهاد میرزا. وی همه وقایع تاریخی را با این منابع تطبیق داده و به شیوه صحیحی ارجاع داده است (کاتب، ۱۳۷۲) که نشانه حساسیت و تلاش و دقت او در ثبت و ضبط نگارش تاریخ است. نکته دیگر در تألیف سراج التواریخ این است که منابع او همگی مبتنی بر اسناد بایگانی دولتی و کتاب‌های ثبت احکام و فرامین است و اینکه وی از خود حادثه یا واقعه‌ای بدون سند و مدرک نیاورده است. اعتراف وی در جلدهای دوم و چهارم سراج التواریخ مؤید این مطلب است: «تمامیت وقایع را براساس واقعیات عهد ضیاءالمله والدین از مآخذ صحیحه و ثبت کتب احکام و فرامین نگار داده، از خود مرتکب نگارش قضیه و حادثه و واقعه‌ای که سندش به دست نباشد و درحقیقت و نفس الامر به روی روزه آمده باشد، نخواهد شد و خود را هدف نیر ملامت کانایان و دانایان و آگاهان حقیقت و بی‌خبران حادث و وقعت نخواهد ساخت» (کاتب، ۱۳۷۲، ص ۲). این میزان تعهد و پایبندی و دقت و وسواس او به حفظ امانتداری در جای جای سراج التواریخ موجب شده تا اخبار و گزارش‌های او از ثبت وقایع تاریخی و تحلیل‌های او از مسائل تاریخی نسبت به سایر کتب تاریخی، بسیار دقیق و قابل اطمینان باشد (کاتب، ۱۳۷۲، ۲۰/۱، ۱۷، ۱۱، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۴). بیشتر کتاب‌های تاریخی به دستور پادشاهان و فرمایشی بود (خوافی، ۱۳۹۰، ص ۲۸)، اما علامه فیض کاتب با شجاعت و شهامت اخلاقی، تمام سلسله حقایق ناگفته‌ای را که در دیگر کتاب‌های تاریخی بدان پرداخته نشده بود مطرح و کتاب خود را بر مبنای حقیقت‌گویی و راست‌گویی تدوین و تحریر کرد. این ویژگی به طور قطع او را در ردیف اندیشه‌ورزان و متفکران خردگرا قرار می‌دهد.

۴-۲. ساختار کتاب سراج التواریخ

سراج التواریخ، مفصل‌ترین کتاب تاریخی افغانستان است که رویدادهای افغانستان را در قرون ۱۸ و ۱۹ شرح می‌دهد. این کتاب به دستور حبیب‌الله خان و توسط فیض محمد کاتب نوشته شده است. بنابر برخی نقل‌ها کتاب سراج التواریخ در چهار جلد و برخی دیگر ادعا دارند که در پنج جلد نوشته شده است. سراج التواریخ با استناد به عهدنامه‌ها، فرامین و اسناد رسمی دولتی و انبوه مدارک در دارالانشای دربار و آرشیو دولتی به رشته تحریر درآمد. صحت و اعتبار فراوان این اثر باعث شده است

که بسیاری از مورخان دیگر، این کتاب را مرجع مطالب خود بدانند. (فرهنگ، ۱۳۸۵، ۶۱/۱) آنچه باعث شده که این کتاب جایگاه مهمی در مجامع تاریخی کسب کند ساختار این کتاب است که از نظر شکلی و محتوایی از سایر کتاب‌های تاریخی متمایز شده است.

۴-۲-۱. ساختار شکلی کتاب سراج‌التواریخ

در تمام مجلدات این کتاب، واقعیات و رویدادهای تاریخی ابتدا به صورت تفصیلی بیان شده و سپس به توضیح و تبیین جزئیات پرداخته است؛ یعنی ابتدا مسائل را به صورت کلی بیان کرده، سپس به شرح ریزه‌ریز وقایع می‌پردازد. این سبک از تاریخ‌نویسی ارتباط معناداری میان علل وقایع و ارتباط آنها با سایر بخش‌ها در اختیار خواننده قرار می‌دهد. این شرح و بسط‌ها از سوی نویسندگان علاوه بر آنکه قدرت تحلیل و تعمق بخشی مباحث تاریخی را در خواننده تقویت می‌کند از بصیرت و درایت نویسندگان نیز پرده‌برداری می‌کند. از نظر زمان‌بندی، جلد اول این کتاب منحصر در وقایع سال‌های ۱۱۶۰ تا ۱۲۵۸ را که ۹۸ سال می‌شود، دربرمی‌گیرد. جلد دوم از ۱۲۵۹ که زمان استقرار امارت دوست محمد خان است، شروع می‌شود و تا ۱۲۹۷ ادامه می‌یابد که مصادف است با سقوط محمد یعقوب خان. وقایع این برهه از تاریخ نیز مانند جلد اول بر مبنای اصول و قاعده تعمق بخشی به مسائل و موضوعات تاریخی نوشته شده است. جلد سوم به وقایع سال‌های ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۴ اختصاص یافته و محتوای این جلد بیشتر دایر مدار تسلط عبدالرحمن و بازتاب حوادث زمان اوست. از مهمترین و بزرگ‌ترین بخش‌های کتاب سراج‌التواریخ مربوط به همین جلد است. جلد چهارم نیز به زمان حکمروایی حبیب‌الله اختصاص دارد. از آنجا که حبیب‌الله خان علاقه زیادی به تدوین تاریخ افغانستان و به‌ویژه دوران امارت خود داشت هم‌زمان با نگارش جلد سوم، مدارک و استنادات جلد چهارم نیز تنظیم و تبویب می‌شد.

نیلاب رحیمی در کتاب سیر تاریخی کتابخانه‌ها در افغانستان می‌نویسد: «یکی از کتابخانه‌های شخصی در افغانستان، کتابخانه ملا فیض محمد بود. این مرد فاضل و دانشمند را که از فحول نویسندگان و مورخان عصر خود بود بیهقی زمانش لقب داده‌اند. همان‌طور که بیهقی با قلم توانا، اندیشه بارور و باریک‌بینی روشنگرانه و خردمندانه چهره وقایع مسعود غزنوی را در تاریخش ترسیم



کرده، ملافیض محمد نیز با نوشتن کتاب بزرگ و ارزشمند سراج‌التواریخ رعب‌انگیزترین و مستبدترین فرمانده زمانش یعنی، امیرعبدالرحمن را نشان داده، چهره واقعی او را در تمام وقایع و حوادث نمودار کرده است. کتاب این مورخ عزیز روشن‌ترین برهان درباره فضیلت و دانش اوست و بیشتر آثارش را به قلم زیبای خود نوشته که نشانگر چیره‌دستی‌اش در زمینه خط‌نگاری است.» (نایل، ۱۳۶۵، ص ۲۱) درباره شکل نوشتن سراج‌التواریخ نیز باید گفت این کتاب از نظر ساختار ادبی، نسبت به اسلاف تاریخی، نثر و صنایع ادبی خاصی دارد. بنابه نظر شهرستانی، سراج‌التواریخ نیز به لباس عبارت متصنع و ادبی آراسته شده است، ولی این روش باشیوه ماهرانه پیاده شده و با وصفی که مؤلف خواسته است تا تاریخ را اثری ادبی و آکنده از عبارات نثر فنی و منشیانه بسازد با این هم به طرز نوشتن متن تاریخ سراج‌التواریخ پرداخته که معنا و مطلب را قربان آرایش کلام نکند، بلکه نویسنده قدرت طبع و احاطه ذهن خود را بر فنون ادب و کلام و دانستن وقایع چنان که در خور آن است نشان داده است. از این رو، خواندن سراج‌التواریخ شخص متتبع و محقق را در لابه‌لای از لحاظ زیبایی عبارت، شوق مطالعه‌ای مزید پدیدار می‌آید و مطلب تاریخی را به زودی تمام درمی‌یابد (یزدانی، ۱۳۷۷، ص ۳۴).

پوهاند شهرستانی تأکید می‌کند که سراج‌التواریخ به اسلوب شیوا نوشته شده و در آن تعقید و ابهام دیده نمی‌شود، از نگاه ساختمان جمله آن قدر طبیعی و روان است که بر استحکام آن افزوده است همان قاعده طبیعی زبان در طرز جمله‌بندی آن به کار رفته است. ایراد تشبیهات و استعارات آن دال بر تشبیه کلام است، اگر سجع به کار می‌برد، چنان است که هیچ‌گونه تکلفی در آن مشاهده نمی‌شود، بلکه طبیعی آمده است. (یزدانی، ۱۳۷۷، ص ۳۷) شهرستانی با صلاحیت کاملی که در شناخت متن، معنا و حوزه ادبیات و زبان دارد درباره نگارش سراج‌التواریخ چنین ابراز نظر می‌کند: «تجنیس و تضاد بر زیبایی کلامش می‌افزاید و رعایت تناسب در استعارات و تشبیهات و افعال و خودداری از تکرار افعال و تطابق صفت و موصوف به شیوه عربی و قصر مطلب با ایراد ترکیب‌های وصفی و جمع بستن کلمات خارجی به سبک عربی و تجسیم مطلب به اسلوب مستقیم و کاربرد تکیه کلام‌ها و ضرب‌المثل‌ها از خصوصیات مهم و برانزده سراج‌التواریخ است»

(یزدانی، ۱۳۷۷، ص ۵۶). این الگو، هم درک و دریافت دقیق و روشنی از موضوع را به دست می دهد و هم بلاغت تبیین این درک و دریافت را فراهم می کند. این روش در سراسر متن و بافت و تحلیل های متعدد و متفاوت کاتب در سراج التواریخ دیده می شود (یزدانی، ۱۳۷۷، ص ۳۸).

۴-۲-۲. ساختار محتوایی

از اواخر قرن سوم تا اواخر قرن چهارم، تحولاتی در تاریخ نگاری اسلامی روی داد که تا حد زیادی معطوف به نفوذ پژوهش های فلسفی آن دوران بود. این رویکرد سبب شد تا نگارش تاریخ از دست عالمان دینی گرفته شده و در اختیار کارکنان رسمی دولت و دولتمردان قرار گیرد. در این دوره، تاریخ نگاری اسلامی هم به نظر نویسندگان آنها و هم از نظر هدف و محتوای آن به تدریج به گونه ای غیردینی درآمد و استناد به اخبار، جایش را به منابع دولتی و روابط و شایعات داد (والدمن، ۱۳۷۵، ص ۶۱) و تألیف تاریخ های محلی و تاریخ دودمان ها بیش از پیش رواج یافت. اهم مسائل تاریخی این تألیفات به حکمرانان و درباریان و موضوعات پیرامون آنها اختصاص یافت (والدمن، ۱۳۷۵، ص ۶۱) و اندیشه تاریخی با اندیشه فلسفی عقل گرا هماهنگ و سازگار شد و از آن تأثیر گرفت (والدمن، ۱۳۷۵، ص ۸۶). مورخان در این دوره موضوعات تاریخی را نقد و بررسی و روایت صحیح را انتخاب می کردند (بلعمی، ۱۳۶۲، ۳۱/۱). این رویه همچنان ادامه داشت تا اینکه از سده دهم به یک باره محتوای کتاب های تاریخی تنزل کرد و در متون تاریخی به نقد و ارزیابی منابع تاریخی و تحلیل رویدادها کمتر توجه شد (آدمیت، ۱۳۹۰، ص ۱۹). همچنین رویدادهای تاریخی با رعایت توالی تاریخی و بدون توجه به سنت تاریخ نگاری پیشین (فلسفی و عقلی) به شرح وقایع تاریخی پرداخت (آدمیت، ۱۳۹۰، ص ۳۳). تنها چیزی که بر غنای مباحث تاریخی افزوده شد فن دبیری و سنت ادبی رایجی بود که با مباحث و موضوعات تاریخی آمیخته شده بود (والدمن، ۱۳۷۵، ص ۸۵) تا اینکه از قرن بیستم، کمی بیش از ظهور علامه فیض، تاریخ نگاری در جهان اسلام شکل جدی تری به خود گرفت و منطق تاریخ نویسی از اندیشه دینی-کلامی به تدریج فاصله گرفت و مانند گذشته بر شالوده های اندیشه های فلسفی استوار شد و این امر به سهم خود به پدیدار شدن جریان تازه ای در تاریخ نگاری انجامید که در آن از خرد در قالب معتبرترین ضابطه های تبیین تحولات تاریخی استفاده شد.



اوج این سبک از تاریخ‌نگاری مبتنی بر خردگرایی در قلمرو زبان فارسی با تألیف کتاب تاریخ بیهقی نوشته ابوالفضل بیهقی قابل مشاهده است. در ادوار بعدی، اندیشه خردگرا به محاق می‌رود و خرد به منزله ضابطه تحولات تاریخی از توجه مورخان بعدی می‌افتد. این وضعیت کم‌وبیش تا دوران جدید که جوامع اسلامی با دنیای غرب متجدد روبه‌رو می‌شود، ادامه می‌یابد تا اینکه علامه فیض در سال‌های آغازین قرن بیستم در دربار امیر حبیب‌الله خان در جامعه‌ای با مناسباتی به شدت فئودالی افغانستان، کار نگارش تاریخ را آغاز کرد. وی تلاش کرد تا خرد را به منزله ضابطه معیاری در تبیین پدیده‌ها و تحولات تاریخی در نظر گیرد. به این ترتیب علامه فیض را از این نظر هم می‌توان خلف تاریخ‌نگاران خردگرا در جهان اسلام دانست و هم آثار او تلاشی برای تجدید عهد با سنت تاریخ‌نگاری خردگرا در تمدن اسلامی دانست. از این رو، محتوای کتاب تاریخی او به منزله تلاشی برای گسست و فاصله‌گیری از تاریخ‌نگاری مبتنی بر بخت و اتفاق و براساس ضوابط عقلانی تبیین می‌شود. بدین ترتیب محتوای کتاب سراج‌التواریخ، محتوای تاریخی عقلی غنی است.

پیش از بیان محتوای کتاب سراج‌التواریخ باید اعتراف کرد که کاتب، تاریخ را نه تنها بیان کار و کردار حکمرانان، بلکه بیان احوال مردم و شیوه زندگی و رفتار کنش‌ها و واکنش‌های آنها، تأثیر عمل و دید و گفتار حاکمان در خلق و خوی افراد جامعه، بیان داد و عدل، تبعیض و تعصب، اخلاق، دیانت، صداقت، خیانت و... می‌داند و همه‌وهمه در دیدگاه او جایی برای ثبت، نقد و بررسی و علت‌یابی در تاریخ دارد. (کاتب، ۱۳۹۲، ص ۱۱۸) وی معتقد است مورخ باید به دور از تعصب و ناراستی باشد، وقایع تاریخی را براساس واقع و به صورت محرز انعکاس دهد؛ زیرا هدف از تألیف تاریخ، عبرت‌آموزی است (کاتب، ۱۳۹۲، ص ۲۰۸). این بیانات از دغدغه‌های اصلی کاتب پرده‌برداری می‌کند و اینکه وی تا چه اندازه نسبت به مسائل و معضلات اجتماعی حساس بوده است. این بعد از شخصیت وی بیش از هر چیزی بر خردگرایی او دلالت می‌کند.

۵. مهمترین موضوعات کتاب سراج التواریخ

۵-۱. دایره‌المعارفی برای شناخت رجال، سیاستمداران، کارداران و کارکنان

این کتاب از آنجاکه بر ثبت و ضبط بسیاری از شناسنامه افراد، قبایل و طوایف و کار و کردارهای آنها در طی چند سال موفق عمل کرده است دایره‌المعارفی برای شناخت رجال، سیاست‌گذاران و کارکنان است تا آنجاکه بدون استفاده از اطلاعات این کتاب نمی‌توان به شناخت کاملی از رجال سیاسی دست یافت. (ر.ک.، کاتب، ۱۳۹۲، ص ۲۲۳)

۵-۲. ثبت انواعی از نخستین‌ها بانام مدنیت جدید

از امتیازات خاص سراج التواریخ، ثبت مجموعه‌ای از نخستین‌هاست و این مسئله اهمیت بسیاری دارد. تعداد زیادی از این تأسیسات و ثبت آن در جلد چهارم سراج التواریخ آمده است. برای مثال می‌توان به تأسیس دارالترجمه، باغ جهان‌نما، احداث کارخانه برق، نشر و توزیع روزنامه سراج‌الخبار، عکس‌برداری و... اشاره کرد.

۵-۳. ذکر هر واقعه با تاریخ دقیق آن

در هیچ کتاب تاریخی به اندازه سراج التواریخ، رویدادهای تاریخی با ذکر ساعت، تاریخ، هفته و سال آن بیان نشده است. به همین دلیل است که این کتاب دقیق‌ترین منبع تاریخی است. کاتب در ثبت وقایع به این اندازه اکتفا نکرده است، بلکه تاریخ شمسی و قمری و وقایع و رخدادهای کشورهای اروپایی را براساس تاریخ قمری تطبیق داده است. (ر.ک.، کاتب، ۱۳۷۲، ۲ و ۴/۲۲۴-۳۲۱)

۵-۴. تبیین و تفسیر صحیحی از جایگاه زنان و دختران

علامه برخلاف اسلاف خود، اطلاعاتی از جایگاه و حقوق زنان و دختران در افغانستان به دست می‌دهد. وی افزون بر آنکه در صفحات سراج التواریخ، شواهدی بر پایمال شدن حقوق زنان و دختران و نادیده گرفتن آنها در تاریخ افغانستان می‌آورد، جایگاه و حقوق اصلی آنها را با زیرسؤال بردن آداب و رسوم ناپسند تحلیل و ارزیابی می‌کند. (ر.ک.، کاتب، ۱۳۹۰، ۴/۱۲۲)

۵-۵. تبیین صحیح از عقاید و باورها با نقد عقاید باطل و عامیانه

از اقدامات مهم کاتب در نگارش سراج‌التواریخ به تصویر کشیدن اعتقادات، باورها، اوضاع اخلاقی و وضعیت روحی جامعه دوران خود است. اهم باورهایی که در سراج‌التواریخ به آنها اشاره شده است عبارتند از: الهام شدن امور به پادشاهان (ر.ک.، کاتب، ۱۳۷۲، ۲۱/۱)، افتادن کلاه از سر نصرالله خان و تعبیر آن به فال و شگون بد (ر.ک.، کاتب، ۱۳۹۰، ۴/۶۳۵)، نذر کاکل طفلی (ر.ک.، کاتب، ۱۳۹۰، ۴/۱۵۷)، اثر آه مظلوم (ر.ک.، کاتب، ۱۳۹۹، ۳/۲۲۴). از دیگر اعتقادات و باورهای مردم در سراج‌التواریخ، اعتقاد به قضا و قدر (ر.ک.، کاتب، ۱۳۷۲، ۲/۶۰؛ ۱/۷۳) چشم‌زخم (ر.ک.، کاتب، ۱۳۹۹، ۳/۹۷۴) و سوگند خوردن (ر.ک.، کاتب، ۱۳۷۲، ۲/۱۸۳؛ ۱/۱۲۰) است. ابتکارات او در حوزه تحلیل و تجزیه باورها و تسلط ذهنی بر جریان‌های کلامی و عقیدتی که وی با آنها مواجه بوده سبب شده است که ثبت وقایع تاریخی به صورت بسیار جامع و دقیق به نظر برسند و مهمتر آنکه وی تا چه اندازه نسبت به مسائل دینی و آموزه‌های اعتقادی روزگار خود احساس مسئولیت داشته است. از این رو، وی را می‌توان در شمار خردگرایان بالیمان و متدین قرار داد. مهارت و چینش عبارت‌آرایی او در سرتاسر سراج‌التواریخ به گونه‌ای است که خواننده را بیش از هر چیزی متوجه عمق رسالت اصلی تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری می‌کند. هدف اصلی کاتب از نوشتن این کتاب نیز همین است. وی می‌خواهد رسالت‌های یک مورخ را نسبت به جهان پیرامونش یادآوری کند. از این رو، هیچ‌گاه از درج حقایق سر باز نمی‌زند و به کاری که در تاریخ‌نویسی اسباب واژگونی حقیقت را فراهم می‌کند، دست نمی‌زند؛ درست شبیه کاری که یک فیلسوف و عالم خردگرا انجام می‌دهد، پس اگر شخصیت او در ردیف مورخ خردگرا فرض شود، گزافه نیست.

۶. نتیجه‌گیری

فیض محمد کاتب هزاره ملقب به بیهقی ثانی در آثارش بحث گسترده‌ای از روش فلسفی و عقلی ندارد و تنها در لابه‌لای برخی از عبارت‌ش به چپستی روش فلسفی و عقلی در تاریخ‌نگاری اشاره کرده است. مراجعه به آثار علامه فیض و استخراج اصول و مبانی که وی در سراج‌التواریخ از آنها بهره گرفته

است، ردپای روش فلسفی و عقلی را در تاریخ‌نویسی نشان می‌دهد. وی آگاهانه یا ناآگاهانه درزمینه تاریخ‌نویسی، به ارائه سبک نوینی تفوق یافته است. این تفوقات از چند وجه کارنامه شخصیتی او را به یک شخصیت خردگرای تعمق‌اندیش مبدل کرده است که عبارتند از: درستی و موثق بودن اطلاعات در کتاب موجود براساس اسناد و مدارک درجه اول، تعهد و راستی و صداقت در بیان مطالب تاریخی، شهامت و زیرکی در نقل حوادث تاریخی و از همه مهمتر، تجزیه و تحلیل مسائل و رویدادهای تاریخی است. اثبات این موضوع نه تنها او را در شمار خردگرایان قرار می‌دهد، بلکه بیش از همه بر لزوم تقویت و تأیید روش عقلگرایی در حل مسائل و موضوعات تاریخی اشاره دارد.



فهرست منابع

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۱). مقدمه ابن خلدون. مترجم: گنابادی. تهران: انتشارات سروش.
۲. ابوعلی مسکویه، احمد (۱۹۱۴). تجارب‌الامم. قاهره: دارالکتب الاسلامی.
۳. ادمیت، فریدون (۱۳۹۰). تاریخ فکر: از سومر تا یونان و روم. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
۴. بلعمی، ابوعلی (۱۳۶۲). تاریخ بلعمی. تهران: سروش.
۵. بیهقی، ابوالفضل (۱۳۲۴). تاریخ. به کوشش: فیاض، علی‌اکبر. مشهد: انتشارات نی.
۶. پوهاند، جلال‌الدین (۱۳۶۷). سیمینار بین‌المللی به مناسبت یکصدوسی و مین سالنامه فیض محمد هزاره معروف به کاتب. کابل: انتشارات حکیم.
۷. خوافی، میرزا یعقوب علی (۱۳۹۰). پادشاهان متأخر افغانستان. کابل: انتشارات عرفان.
۸. زریاب خوبی، عباس (۱۳۶۸). مورخان ایران در عصر اسلامی. تهران: انتشارات بزم‌آورد.
۹. طرزی، محمود (بی‌تا). سراج‌الآخبار. بی‌جا: بی‌تا.
۱۰. غبار، میرغلام محمد (۱۳۹۰). افغانستان در مسیر تاریخ. ویرایش کاظمی، محمدکاظم. تهران: انتشارات عرفان.
۱۱. فرهنگ، میرصدیق (۱۳۸۵). افغانستان در پنج قرن اخیر. کابل: انتشارات عرفان.
۱۲. کاتب هزاره، ملا فیض محمد (۱۳۹۰). سراج‌التواریخ. تصحیح: دکتر محمد سرور مولایی. کابل: انتشارات امیری.
۱۳. کاتب هزاره، ملا فیض محمد (۱۳۹۲). سراج‌التواریخ. کابل: انتشارات عرفان.
۱۴. کاتب هزاره، ملا فیض محمد (۱۳۷۲). سراج‌التواریخ. تهران: مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ.
۱۵. کهزاد، احمد علی (۱۳۳۰). تاریخ ادبیات افغانستان. کابل: انتشارات عرفان.
۱۶. نایل، حسین (۱۳۶۵). یادنامه کاتب. مجموعه مقالات.. افغانستان: وزارت اقوام و قبایل..
۱۷. نایل، حسین (۱۳۷۶). سایه روشنایی زندگی فیض محمد کاتب. نشریه سراج، سال سوم، شماره ۱۲.
۱۸. والدمن، مریلین (۱۳۷۵). زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی. مترجم: اتحادیه، معصومه. تهران: تاریخ ایران.
- یزدانی، کاظم (۱۳۷۳). تحقیقی پیرامون زندگانی ملا فیض محمد کاتب. فصلنامه سراج، سال اول، شماره دوم، تهران: انتشارات نی.